

## فصل بیست و سوم - جویندگان

شاعران دومین شعبه‌ی شعر نوی نیمایی را - در دوره‌ی نخست - «جویندگان» نامیده‌ایم، چرا که مهمترین خصیصه‌ی کار شاعریشان جستن راه‌های تازه و دست زدن به آزمایش و خطا در قلمروهای جدید شعر نوی نیمایی است.

شاعر مهم این نوع شعر احمد شاملو (ا. بامداد) است (متولد ۱۳۰۴ شمسی)، و او نخستین کسی است که به تکمیل کار نیماهمت گماشت و خود در شعر امروز به بزرگی نیما شد. شعر او، و تأثیر وسیع آن بر شعر امروز فارسی، می‌تواند موضوع نوشتن کتاب قطوری باشد، و از همین سراسر است که در کتاب حاضر صفحات اندکی به کار او اختصاص داده شده است، بهمانگونه که در مورد نیما پوشیح عمل شد. ما به احمد شاملو و کار او - در این کتاب - از چهار نقطه نظر می‌نگریم:

۱- تأثیر پذیری شاملو از نیما،

۲- عقاید شاملو درباره‌ی شعر،

۳- عقاید شاملو درباره‌ی شعر سپید،

۴- آشنائی با شعر شاملو.

که این چهارمی خود فصل مستقلی از این کتاب خواهد بود، هر چند که این آشنائی گذرا و سطحی است.

۲

شاملو می نویسد :

« قبل از اینکه نیما در پیچه شعر رو بروی من باز بکنم من اصلاً از شعر متنفر بودم (۱) یعنی یکی از احمقانه ترین چیز آبی که در دنیا برای من وجود داشت شعر و تاریخ ادبیات و تاریخ شعر فارسی و این حرفها بود... بهر حال نیما منو به این راه کشوند. یعنی نیما بمن نشون داد که شعر چییه واقعاً. این غیر از اون اباطیله که ما باسم شعر داریم. یه چیز دیگری هم هست که میتونه شعر باشه - و شعر واقعی اونه. و از اونجا من اصلاً کار شعریم رو شروع کردم. نیما منو گرفت و کشید به طرف شعر. من **ناقوس** اینو خوندم. مث یه کوری که چشمش رو عمل کرده باشن و بگن امروز صب باندهارو بر میداریم. این یهو برای اولین بار چیزی می بینه که واقعاً خوشش میاد لذت میبره... رنگی و - نمیدونم - تعادلات و خطوط... » (۲)

۳

و عقیده دارد که :

« من اصولاً مشغله‌ی ذهنی برای شعر ندارم. هیچ وقت. شعر همیشه برای من یه زندگی آبی و فوریه... شخصاً خیلی دور هستم از شعر. هرگز شعر شاعری نمی‌تونه منو برانگیزه برای نوشتن. هرگز خوندن هیچکدوم از شعرا انگیزه‌ی شعر برام نمیشه. هیچوقت تصور نمی‌تونم بکنم که شعر اثر مستقیم زندگی نباشه،

۱- انشاء این مطالب از اصل مطلب استنساخ شده و در آن تغییری داده

نشده است.

۲- « بحثی با ا. بامداد » - مجله‌ی « اندیشه و هنر » - « ویژه‌ی ا. بامداد » -

دوره‌ی جدید - شماره ۲ - فروردین ۱۳۴۳ - ص ۱۳۹.

یا چیزی باشه جدا از ضرب‌های زندگی... من فکر می‌کنم این اصلاً صدای اون ضرب‌هاست... منتهی من نمی‌تونم چنین کوششی بکنم که این ضرب به یه نحوی به صورت شعری در بیاید، خود بخود این کار میشه. به اینکه تصویری که توی شعرم میدم هر چه ساده‌تر باشه معتقد هستم، ولی بعضی وقتها عملی نیست. نگاهی که من (بعد از سرودن شعر) روی شعر می‌اندازم تقریباً هیچ تغییری در شعر نمیده... قطعاً یکی از هدف‌های هنر مجاب‌کردنه... حالا اگر ما بیاییم هی بکشیم شعر رو به طرف منطق روزمره مون، بخوایم اینوهی منطقی بکنیم برای اینکه فلان بابام که اینو می‌خونه حتماً بفهمه قضیه از چه قراره... کار شاعر وونه نیس. کار شعر مجاب‌کردنه - ولی بوسیله‌ی خودش، نه بوسیله‌ی چیز دیگه... کار شاعری - به عقیده‌ی من - تسلط روی... صنایع شعری نیس، مطلقاً. اون حرفی که هس باید گفته بشه، اون حرفی که - به عقیده‌ی من - قالبی می‌آد توی ذهن شاعر... کسی که صنایع شعری رو بکار ببره - به نظر من - شعرش تصنعی نیس. بستگی داره به این که شعر چی باشه. بستگی داره که اون شعر چی میگه... برای من نقاشی و شعر و رقص و اینها... يك مفهوم داره - یعنی همه اش شعره، شعری که قالبش فرق می‌کنه... » (۱)

و در جای دیگر چنین اظهار عقیده می‌کند :

« میان آنچه صخره‌ی مغرور کنار شاهراه است، و آنچه هنرمند از او خواهد ساخت، فاصله‌ی بی‌ست. در آنچه کنون هست، يك کاستی است که آن، دریافت هنرمند است. هنر، فرزندان خدایان دوگانه است!... پس از مرحله‌ی دریافت به مرحله‌ی بیان می‌رسیم... دیگر راهی چنان دراز و یا دشوار در پیش نیست، از اینجا دریافته‌ها و معانی به آرایش ظاهر می‌پردازند: صفحات حساس عکاسی به تاریکخانه‌ها می‌روند تا ظهور و ثبوت یابند. طرح‌های اندیشه، بر مرمرهای تراشیده صیقل می‌خورند. اندیشه‌ها، بر خطوط حامل نوشته میشوند و گسترش می‌یابند. دختران اندیشه، آن‌ها که بی‌جامه و زیور جلوه‌ی بی ندارند، به جامه‌ی وزن و به زیور قوافی آراسته میشوند، و آن‌ها که شایبه‌ی زیور و زیب به زیبایی عربانشان خلل میرساند گرد راه از سر و بر

۱ - « حرف هائی از ا. بامداد » - اندیشه و هنر - همان شماره -

می‌تکانند ... فی الجمله، کاروانیان، اندیشه و محتوا را که در نخستین مرحله سفر باز یافته‌اند، در این مرحله به جامه‌ی بیان می‌آرایند. از قوه به فعل در می‌آورند و برای عرضه کردن آماده می‌کنند ... کارحقیقی شاعر در مرحله‌ی پیشین انجام یافته، وای بسا مردان کاروانی، که تنها به سیر و سیاحت در مرحله‌ی نخست بس می‌کنند و از ملموس کردن باز یافته‌های خویش تن می‌زنند ... چه بسا شاعر که می‌میرد و شعری نمی‌گوید. « (۱) (\*) »



شاملو، شاعر تحقق بخشنده به شعر بی وزن (سپید) است. او می‌نویسد: « من معتقدم که وزن به مقدار شارلاتانی توش داره. یعنی اگه وزن رو از اکثریت تقریباً همیشه گفت قریب به اتفاق اون گنجینه‌ی ادب پارسی شما بردارین هیچ چیز باقی نمی‌مونه. دوسه تا حرف خوشمزه مثلاً... توی بسیاری از شعرهای نیما من دیدم که واقعاً کشته خودشو نیما - یعنی خفه کرده، شعر رو خفه کرد، مث اون «نیلوفر» ش: همه شب زن هر جائی... خواسته وزن بده دیده همیشه. بعد فکر کرده بدون وزن هم که شاید شعر نباشد - (یارو گفته بدون وزن، نثره!) شعر رو کشته، چرا؟ برای اینکه گرفتار اون چیزایی بوده که اصلاً... تنها چیزی که همیشه بش اطلاق کرد اینه که کار شاعر وونه نیست. شعر باید وزن داشته باشه - نمیدونم - ته‌هاش بهم دیگه شبیه باشه! .... آخه چرا؟... » (۲)

و سپس چنین ادعا می‌کند (۳):

۱-۱. بامداد - مقاله‌ی «شاعری» - اندیشه و هنر - همان شماره - ص ۱۴۸ - شاملو در پایان این مقاله می‌نویسد: « این‌طور از سلسله مقالاتی که ابتدا به سال ۱۳۳۹ به چاپ رسیده و بعد در دفتر گردآمده و من خود در آن تجدید نظر کرده‌ام، انتخاب شده است - بدون اینکه شخصاً در این انتخاب کمکی کرده باشم. » (ص ۱۵۶)

۲ - « حرف‌هایی از ا. بامداد » - ص ۳۱۶

۳-۱. بامداد - « حاشیه‌ای بر شعر معاصر » - اندیشه و هنر - همان

شماره - ص ۱۵۸.

« بگمان من، شعر سپید خیلی بزحمت می‌تواند نوعی شعر شمرده شود. اگر دعوی مدعیان بر سر آن است که شعر سپید نمی‌تواند نوعی شعر شمرده شود، حق با ایشان است. و بکار گرفتن کلمه‌ی «شعر» از برای نامیدن آن حتی از سر اجبار نیز نبوده است، چنانکه کلمه‌ی «بودا» در «بوداپست» - و لاجرم مردم شهر بوداپست داعیه‌ی بودایی‌گری ندارند... شعر سپید از وزن و قافیه، از آرایش و پیدایش احساس بی‌نیازی شاید نکند، اما از آن محروم است - و شاید بتواند از آن محروم نماند، لیکن تظاهر به بی‌نیازی می‌کند... شاید رقصی است که به موسیقی احساس نیاز نمی‌کند. اگر چه زیاد نیستند که بی‌موسیقی از تماشای رقصی لذت ببرند... یا شرایبست که در ساغر نمی‌گنجد، تاعریان جلوه‌کند و شکل نمی‌خواهد تا روح مجرد خود را در بی‌شکلی بهتر نمود دهد، اگر چه بسیارند که شراب را در جام مینائی بیشتر می‌پسندند... در حقیقت شعر سپید شعری است که نمی‌خواهد بصورت «شعر» در آید. من این را بسیار آزموده‌ام: شعری که برای «شدن» و از قوه به فعل درآمدن قالب بی‌رنگ خود را - **شکل ذهنی** (\*) و مجرد خود را - درخواست میکند، با هر چیز اضافی، با هر قافیه‌ای بیگانگی و بی‌حوصلگی نشان می‌دهد، با هر گونه دستکاری - به هر اندازه که ناچیز باشد - لج می‌کند، هر گونه کوششی برای آن که یک شعر سپید به صورتی سوای آنچه در ذهن تولد یافته است در آید نتیجه بدست نمی‌دهد. » (۱)



و احمد شاملو این گام را بر می‌دارد:

« بسال ۱۳۲۹ با آنکه کار چاپ هر قطعه شعر آزاد جز با جنجال و بگو مگوی فراوان ممکن نمیشد، برای نخستین بار در حیات کوتاه شاعری خویش، به سرودن شعر سپید دست نهادم... خیلی پیش از آن تاریخ دوست هنرمند من **منوچهر شهبانی** بدین کار پرداخته بود (\*) . اما من بدون آنکه توجهی به این نحوه‌ی سرودن داشته باشم - هرگز و حتی به عنوان آزمایش -

۱ - از آنجا که ما با عقیده‌ی شاملو در شعر نبودن یا کمتر شعر بودن شعر سپید موافق نبوده و در آن خلوصی بیشتر از دیگر انواع شعر که در دل ادبیات جای می‌گیرند می‌بینیم، سخن او را «ادعا» خوانده‌ایم.

بدان نپرداخته بودم تا آنکه اندیشه‌ی (شعر) «تاشکوفه‌ی سرخ يك پيراهن» (و یا ، به نام نخستینی که داشت : «شعر سفید غفران») در ذهن من رسید، و هنگام نوشتن آن (دیدم) ... عجباً ! این اندیشه به هیچ قالبی در نمی‌آمد ، سماجت میکرد و باهیچ وزن و آهنگی در نمی‌آمیخت ... پیش از آن دانسته بودم که اگر شعر سرسختی می‌کند و در قالب خویش قرار نمی‌گیرد ، با آن به‌ستیزه نمی‌باید برخاست . کلمات آن را همچنان در کناری می‌باید نوشت و آن را بحال خود می‌باید گذاشت و بر سر کار می‌باید رفت . چون قطعه‌ی شعر به آخر رسید آن سنگ‌مایه نیز سرسختی‌رها می‌کند و به راه می‌آید . اینجا این تجربه نیز بکار نیامد ... اینجا اندیشه‌ها شکل داشت و چنان می‌نمود که این شکل ، شکل آخرین 'وست' در قالب وزن نهادن آن ، جز باشکستن و دیگر گونه ساختن آن میسر نمیشد ...» (۱) (\*)

## فصل بیست و سوم

☆ - صفحه‌ی ۱۸۲ : در اینجا احمد شاملو بیشتر به جوهر شعر توجه دارد و مرحله‌ی آفرینش شعر را در حین خلق جوهر شعر می‌داند، اما غافل نیست که اگر این جوهر بخواند از قوه به فعل در آید عبور از مرحله‌ی ساختمان شعر برایش امری اجتناب ناپذیر است .

☆ - صفحه‌ی ۱۸۳ - بند ۴ : می‌بینیم که احمد شاملو سالها پیش از رضا براهنی از «شکل ذهنی شعر» سخن گفته است ، حال آنکه رضا براهنی ادعا میکند که این نکته را خود یافته و گسترش داده است . رجوع کنید به مصاحبه‌ی رضا براهنی در مجله‌ی نگین (شماره‌ی ۴۴ - دی ۱۳۴۷) و کتاب طلا در مس - چاپ اول .

☆ - صفحه‌ی ۱۸۳ - بند ۵ : همچنانکه در فصل پنجاه و یکم می‌بینیم منوچهر شبیانی توجه خاصی به صورت و بعبارت دیگر به زبان و قالب شعرش ندارد و در بکار بردن «نثر» در شعر بیشتر بی‌اختیار بوده است تا عامد و با مقصود .

☆ - صفحه‌ی ۱۸۴ : برای اطلاع بیشتر درباره‌ی عقاید احمد شاملو رجوع کنید به :

«گپ‌جاناته با احمد شاملو» - مصاحبه‌ای بوسیله‌ی شاهرخ جنایان روزنامه‌ی آیندگان - از پنجشنبه هفدهم تا چهارشنبه بیست و سوم بهمن ۱۳۴۷ .